

صحيفة الحسن عليه السلام

[371] تو عین فاتحه آی، بلکه سر بسمله آی صبا ز لطف چو عنقا برو بقله قاف که
آشیا نهء قدس است و شرفهء اشراف چو خضر در ظلمات غیوب زن قدمی که کوی عین حیا تست و منبع
الطاف بطوف کعبهء روحانیان به بند احرام که مستجار نفوس است وللعقول مطاف بطرف قبلهء
اهل قبول کن اقبال بگیر کام ز تقبیل خاک آن اطراف بزن به قائمه عرش معدلت دستی بگو که
آی ز تو بر پا قواعد انصاف به درد خویش چرا درد من دوا نکنی به محفلی که بنوشند عارفان
می صاف به جام ما همه خون ریختند جای مدام نصیب ما همه جور وجفا شد از اجلاف منم گرفته
بکف نقد جان، توئی نقادمنم اسیر صروف زمان، توئی صراف شها بمصر حقیقت تو یوسف حسنی من
وبضاعت مزجاة واین کلافه لاف رخ مبین تو، آئینه تجلی ذات مه جبین تو نور معالی اوصاف
